

گرد آوری ابیات ناب از اشعار حافظ

گرد آوری: ابوالقاسم کریمی (فرزندزمین)

شروع: ۲۰ آبان ۱۳۹۷

پایان: ۹ آذر ۱۳۹۷

farzandezamiin@gmail.com: ایمیل

<http://farzandezamiin.blogfa.com>: وبلاگ

انتشار آزاد

بخش اول

.

.

1

حدیث از مطرب و می گو و راز دهر، کمتر جو
که کس نگشود و نگشاید به حکمت این معما را

2

به خُلق و لطف توان کرد صید اهل نظر
به بند و دام نگیرند مرغ دانا را

3

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است
با دوستان مروت با دشمنان مدارا

4

در کوی نیک نامی ما را گذر ندادند
گر تو نمی پسندی ، تغییر کن قضا را

5

یار مردان خدا باش که در کشتی نوح
هست خاکی که به آبی نخرد توفان را

6

برو از خانه ی گردون به در و نان مَطَلَب
کآن سیه کاسه در آخر بکشد مهمان را

7

حافظا می خور و رندی کن و خوش باش ولی
دام تزویر مکن چون دگران قرآن را

8

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق
ثبت است بر جریده ی عالم دوام ما

9

عزم دیدار تو دارد جان بر لب آمده
باز گردد یا برآید چیست فرمان شما

10

نبود نقش دو عالم که رنگ الفت بود
زمانه طرح محبت نه این زمان انداخت

11

حافظ از باد خزان در چمن دهر مرنج

فکر معقول بفرما گل بی خار کجاست

12

باده نوشی که در او روی و ریایی نبود
بهتر از زهد فروشی که در او روی ریاست

13

مانه یاران ریایم و حریفان نفاق
آن که او عالم سیر است بدین حال گواست
فرض ایزد بگذاریم و به کس بد نکنیم
و آنچه گویند روا نیست نگویم رواست

14

چه شود گر من و تو چند قدح باده خوریم
باده از خون رزان است نه از خون شماست

15

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست
سخن شناس نه ای جان من، خطا اینجاست

16

من همان دم که وضو ساختم از چشمه ی عشق
چار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست

17

کمر کوه کم است از کمر مور اینجا
نا امید از در رحمت مشو ای باده پرست

18

مقام عیش میسر نمیشود بی رنج
بلی به حکم بلا بسته اند عهد آلت

19

به هست و نیست مرنجان ضمیر و خوش می
باش

که نیستی است سرانجام هر کمال که هست

20

آنچه او ریخت به پیمانه ی ما نوشیدیم
اگر از خمر بهشت است وگر باده ی مست

21

بکن معامله وین دل شکسته بخر
که با شکستگی ارزد به صد هزار درست

22

بیدار شو ای دیده که ایمن نتوان بود
زین سیل دمام که در این منزل خواب است

23

سبز است در و دشت بیا تا نگذاریم
دست از سر آبی که جهان جمله سراب است

24

حافظ هر آنکه عشق نورزید و وصل خواست
احرام طوف کعبه ی دل بی وضو بیست

25

مرا به بند تو دوران چرخ راضی کرد
ولی چه سود؟؟؟ که سر رشته در رضای تو بست

26

ارباب حاجتیم و زبان سوال نیست
در حضرت کریم تمنا چه حاجت است

27

بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است
بیار باده که بنیاد عمر بر باد است

28

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود
ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

29

مجو درستی عهد از جهان سست نهاد

که این عجوزه عروس هزار داماد است

30

نشان عهد و وفا نیست در تبسم گل
بنال بلبل بی دل که جای فریاد است

.

.

بخش دوم

.

.

1

ما آبروی فقر و قناعت نمیبریم
با پادشه بگو که روزی مقدر است

2

یک قصه بیش نیست غم عشق وین عجب
کز هر زبان که می‌شنوم نامکرر است

3

حافظا ترک جهان گفتن طریق خوش دلی ست
تا نپنداری که احوال جهان داران خوش است

4

فقیه مُدرس دی مست بود و فتوا داد
که می حرام ولی به ز مال اوقاف است

5

در این زمانه رفیقی که خالی از خلل است
صراحی می ناب و سفینه ی غزل است

6

نه من ز بی عملی در جهان ملولم و بس
ملالت علما هم ز علم بی عمل است

7

به چشم عقل در این رهگذار پر آشوب
جهان و کار جهان بی ثبات و بی محل است

8

ورای طلاعت دیوانگان ز ما مطلب
که شیخ مذهب ما عاقلی گنه دانست

9

چگونه شاد شود اندرون غمگینم
به اختیار؟؟؟ که از اختیار بیرون است

10

اگر چه دوست به چیزی نمیخرد ما را

به عالمی نفرو شیم مویی از سر دوست

11

زلف او دام است و خالش دانه ی آن دام و من
بر امید دانه ای افتاده ام در دام دوست

12

پیوند عمر بسته به مویی ست هشدار
غمخوار خویش باش غم روزگار چیست

13

سهو و خطای بنده چو گیرند اعتبار
معنای عفو و رحمت آموزگار چیست

14

قلندران حقیقت به نیم جو نخرند
قبای اطلس آن کس که از هنر عاریست

15

در صومعه ی زاهد و در خلوت صوفی
جز گوشه ی ابروی تو محراب دعا نیست

16

در طریقت هر چه پیش سالک آید خیر اوست
در صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست

17

چیست این سقف بلند ساده ی بسیار نقش؟؟
زین معما هیچ دانا در جهان آگاه نیست

18

این چه استغناست یارب وین چه قادر حکمت است
کاین همه زخم نهان هست و مجال آه نیست

19

بر در میخانه رفتن کار یک رنگان بود
خود فروشان را به کوی می فروشان راه نیست

20

بنده ی پیر خراباتم که لطفش دایم است
ورنه لطف شیخ و زاهد گاه هست و گاه نیست

21

هر گاه که دل به عشق دهی خوش دمی بود
در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست

22

فرصت شمر طریقه ی رندی که این طریق
چون راه گنج بر همه کس آشکاره نیست

23

دولت آن است که بی خون دل آید به کنار
ورنه با سعی و عمل باغِ جنان این همه نیست

24

پنج روزی که در این مرحله مهلت داری
خوش بیاسای زمانی، که زمان این همه نیست

25

بر لب بحر فنا منتظریم ای ساقی
فرستی دان که ز لب تا به دهان این همه نیست

26

مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن
که در شریعت ما غیر از این گناهی نیست

27

به می عمارت دل کن که این جهان خراب
بر آن سر است که از خاک ما بسازد خشت

28

عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت
که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت

29

من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را باش

هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت

30

نا امیدم مکن از سابقه ی لطف ازل
تو پس پرده چه دانی که چه خوب است و چه زشت

.

.

بخش سوم

.

.

1

در طریقت رنجش خاطر نباشد می بیار
هر کدورت را که بینی چون صفایی رفت رفت

2

از پای فتادیم چو آمد غم هجران
در درد بمردیم چو از دست دوا رفت

3

دل گفت وصالش به دعا باز توان یافت
عمری است که عمرم همه در کار دعا رفت

4

از سخن چینان ملالت ها پدید آمد ولی
گر میان هم نشینان ناسزایی رفت رفت

5

مستم کن آنچنان که ندانم ز بی خودی
در عرصه ی خیال ، که آمد کدام رفت

6

زین قصه هفت گنبدِ افلاک پر صداست
کوتاه نظر بین که سخن مختصر گرفت

7

می خور که هر که آخر کار جهان بدید
از غم ، سبک برآمد و رطل گران گرفت

8

شنیده ام سخن خوش که پیر کنعان گفت
فراق یار نه آن میکند که بتوان گفت

9

حدیث هؤل قیامت که گفت واعظ شهر
کنایتی است که از روزگار هجران گفت

10

غم کهن به می سالخورده دفع کنید

که تخم خوش دلی این است ، پیر دهقان گفت

11

گره به باد مزن گرچه بر مراد رود
که این سخن به مثل باد با سلیمان گفت

12

امروز که در دست توام مرحمتی کن
فردا که شوم خاک چه سود اشک ندامت

13

حاشا که من از جور و جفای تو بنالم
بیداد لطیفان همه ، لطف است و کرامت

14

ای غایب از نظر که شدی هم نشین دل
می گویمت دعا و ثنا می فرستمت

15

بی مزد بود و منت هر خدمتی که کردم
یارب مباد کس را مخدوم بی عنایت

16

در این شب سیاهم گم گشت راه مقصود
از گوشه ای برون آی ای کوکب هدایت

17

از هر طرف که رفتم جز وحشتم نیفزود
زنهار از این بیابان وین راه بی نهایت

18

دی پیر می فروش که ذکرش به خیر باد
گفتا شراب نوش و غم دل بیز یاد
گفتم به باد می دهم باده نام و ننگ
گفتا قبول کن سخن و هرچه بادا باد
سود و زیان و مایه چو خواهد شدن ز دست
از بهر این معامله غمگین مباش و شاد

19

ز انقلاب زمانه عجب مدار که چرخ
از این فسانه هزاران هزار دارد یاد

20

قدح به شرط ادب گیر زآن که ترکیبش
ز کاسه ی سر جمشید و بهمن است و قباد

21

گرچه یاران فارغ اند از یاد من
از من ایشان را هزاران یاد باد

22

پیر ما گفت خطا بر قلم صنّع نرفت
آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد

23

تنت به ناز طیبیان نیازمند مباد
وجود نازکت آزرده ی گزند مباد
سلامت آفاق در سلامت توست
به هیچ عارضه شخص تو دردمند مباد

24

دیر است که دلداری سلامی نفرستاد
ننوشت سلامی و کلامی نفرستاد
صد نامه فرستادم و آن شاه سواران
پیکی ندوانید و سلامی نفرستاد

25

خوش عروسی است جهان از ره صورت لیکن
هر که پیوست بدو عمر خودش کاوین داد

26

درخت دوستی بنشان که کام دل به بار آرد
نهال دشمنی بر کن ، که رنج بی شمار آرد

27

نه هر درخت تحمل کند جفای خزان
غلام همت سرورم که این قدم دارد

28

چو عاشق می شدم، گفتم که بر دم گوهر مقصود
ندانستم که این دریا چه موج خون فشان دارد

29

چو بر روی زمین باش توانایی غنیمت دان
که دوران ناتوانی ها بسی زیر زمین دارد

30

دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای
فرشته ات به دو دست دعا نگه دارد

31

سر و زر و دل و جانم فدای آن یاری
که حق صحبت مهر و وفا نگه دارد

.
بخش چهارم
.
.

1

با خرابات نشینان ز کرامات ملاف
هر سخن ، وقتی و هر نکته مکانی دارد

2

ای دل طریق رندی از محتسب پیاموز
مست است و در حق او کس این گمان ندارد

3

غلام همت آن نازنینم
که کار خیر بی روی و ریا کرد

4

ثواب روزه و حج قبول آن کس برد
که خاک میکده ی عشق را زیارت کرد

5

مشکل عشق نه در حوصله ی دانش ماست
حل این نکته بدین فکر خطا نتوان کرد

6

من چه گویم که تو را نازکی طبع لطیف
تا به حدی است که آهسته دعا نتوان کرد

7

دیگران قرعه ی قسمت همه بر عیش زدند
دل غم دیده ی ما بود که هم بر غم زد

8

یاری اندر کس نمی بینم یاران را چه شد
دوستی کی آخر آمد؟؟ دوستداران را چه شد

9

شهر یاران بود و خاک مهربانان، این دیار
مهربانی کی سرآمد؟ شهریاران را چه شد؟

10

هزار نکته ی باریک تر ز مو اینجاست
نه هر که سر بتراشد قلندری داند

11

از صدای سخن عشق ندیدم خوش تر
یادگاری که در این گنبد دوار بماند

12

سرود مجلس جمشید گفته اند این بود
که جام باده بیاور که جم نخواهد ماند

13

رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند

چنان نماید و چنین نیز هم نخواهد ماند

14

عیب می جمله چو گفתי هنرش نیز بگوی
نهی حکمت مکن از بهر دل عامی چند

15

در کارخانه ای که ره عقل و فضل نیست
فهم ضعیف رای فضولی چرا کند؟

16

عاقلان نقطه ی پرگار وجودند ولی
عشق داند که در این دایره سرگردانند

17

می خور که صد گناه ز اغیار در حجاب
بهتر ز طاعتی که به روی و ریا کنند

18

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر میکنند
چون به خلوت می روند، آن کار دیگر میکنند
مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس
توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر میکنند
گویا باور نمیدارند روز داوری

کاین همه قلب و دَغل در کار داور میکنند
یارب این نو دولتان را با خر خودشان نشان
کاین همه ناز از غلامِ تُرک و آستر میکنند
19

می خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب
چون نیک بنگری، همه تزویر میکنند
20

به هوش باش که هنگام باد استغنا
هزار خرمن طاعت به نیم جو نخرند
21

غلام همت دردی کشان یکرنگم
نه آن گروه که ازرق لباس و دل سیهند
22

فی الجملة اعتماد مکن بر ثبات دهر
کاین کارخانه ای است که تغییر میکند
23

در میخانه ببستند خدایا میسند
که درِ خانه ی تزویر و ریا بگشاند
24

چون طهارت نبود کعبه و بتخانه یکیست
نبود خیر در آن خانه که عصمت نبود

25

اوقات خوش آن بود که باد دوست به سر شد
باقی همه بی حاصلی و بی خبری بود

26

نیک نامی خواهی ، ای دل با بدان صحبت مدار
خود پسندی جان من برهان نادانی بود

27

از ره مرو به عشوه ی دنیا که این عجز
مکاره می نشیند و محتاله می رود

28

گویند سنگ لعل شود در مقام صبر
آری ، شود ولیکن به خون جگر شود

29

رندی آموز و کرم کن ، که نه چندان هنر است
حیوانی که ننوشد می و انسان نشود

30

گوهر پاک ببايد که شود قابل فیض

ورنه هر سنگ و گلی لولو و مرجان نشود

31

عشق می ورزم و امید که این فن شریف
چون هنرهای دگر موجب حرمان نشود

.

.

بخش پنجم

.

.

1

جمیله ای است عروس جهان ولی هُش دار
که این مخدره در عقد کس نمی آید

2

مکن ز غصه شکایت که در طریق طلب
به راحتی نرسید آن که زحمتی نکشید

3

سر خدا که عارف سالک به کس نگفت
در حیرتم که باده فروش از کجا شنید

4

بند حکیم محض صواب است و عین خیر
فرخنده آن کسی که به صمع رضا شنید
حافظ وظیفه ی تو دعا گفتن است و بس
در بند آن مباش که نشنید یا شنید

5

میان عاشق و معشوق فرق بسیار است
چو یار ناز نماید، شما نیاز کنید

6

هر آن کسی که در این حلقه نیست زنده به عشق
بر آن نمرده به فتوای من نماز کنید

7

ز آنجا که پرده پوشی عفو کریم توست
بر قلب ما ببخش که نقدی است کم عیار

8

سعی نابرده در این راه به جایی نرسی
مزد اگر می طلبی طاعت استاد ببر

9

می خور به بانگ چنگ و مخور غصه و ر کسی
گوید تو را که باده مخور گو هو الغفور

10

پیاله بر کفتم بند تا سحرگه حشر
به می ز دل بیرم هول روز رستاخیز

11

میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست
تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

12

بنشین بر لب جوی و گذر عمر ببین
کاین اشارت ز جهان گذران ما را بس

13

فلک به مردم نادان دهد زمام مراد
تو اهل دانش و فضلی همین گناهت بس

14

دل ربایی همه آن نیست که عاشق بکشد
خواجه آن است که باشد غم خدمتکارش

15

دلا دلالت خیرت کنم به راه نجات
مکن به فسق مَباهات و زهد هم مفروش

16

لطف خدا بیشتر از جرم ماست
نکته ی سر بسته چه دانی خموش

17

بر بساط نکته دانان خود فروشی شرط نیست
یا سخن دانسته گو ای مرد عاقل یا خموش

18

خواهی که سخت و سست جهان بر تو بگذرد
بگذر ز عهد سسست و سخن های سخت خویش

19

جهان و کار جهان جمله هیچ بر هیچ است
هزار بار من این نکته کرده ام تحقیق

20

هر چند غرق بحر گناهم ز شش جهت
تا آشنای عشق شدم اهل رحمت

21

فاش میگویم و از گفته ی خود دلشادم
بنده ی عشقم و از هر دو جهان آزادم

22

من مَلک بودم و فردوس برین جایم بود

آدم آورد در این دیر خراب آبادم

23

من از بازوی خود دارم بسی شکر
که زور مردم آزاری ندارم

24

پدرم روضه ی رضوان به دو گندم بفروخت
من چرا مُلک جهان را به جوی نفروشم

25

از قیل و قال مدرسه حالی دلم گرفت
یک چند نیز خدمت معشوق و می کنم

26

ما ز یاران چشم یاری داشتیم
خود غلط بود آنچه می پنداشتیم

27

ما نگوئیم بد و میل به ناحق نکنیم
جامه ی کس , سیه و دلخ خود ارزق نکنیم

28

عیب درویش و توانگر به کم و بیش بد است
کار بد مصلحت آن است که مُطلق نکنیم

29

آسمان کشتی ارباب هنر می شکند
تکیه آن به که بر این بحر معلق نکنیم

30

گر بدی گفت حسودی و رفیقی رنجید
گو تو خوش باش که ما گوش به احمق نکنیم

31

سرم خوش است و به بانگ بلند میگویم
که من نسیم حیات از پیاله می جویم

.

.

بخش ششم

.

.

1

بر جهان تکیه مکن و رقدحی می داری
شادی زهره جبینان خور و نازک بدانان

2

پیر پیمانه کش من که روانش خوش باد

گفت پرهیز کن از صحبت پیمان شکنان

3

دامن دوست به دست آر و ز دشمن بگسل
مرد یزدان شو و فارغ گذر از اهرمان

4

منم که شهره ی شهرم به عشق ورزیدن
منم که دیده نیالوده ام به بد دیدن

5

وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم
که در طریقت ما کافری است رنجیدن

6

کار صواب باده پرستی است حافظا
برخیز و عزم جزم به کار صواب کن

7

وصال او ز عمر جاوندان به
خداوندا مرا آن ده که آن به

8

بر مهر چرخ و شیوه ی او اعتماد نیست
ای وای بر کسی که شد ایمن ز مکر وی

9

در آستان جانان از آسمان میندیش
کز اوج سربلندی افتی به خاک پستی

10

در مذهب طریقت خامی ، نشان کفر است
آری طریق دولت ، چالاکی است و چستی

11

ای مگس حضرت سیمرغ نه جولانگه توست
عرض خود می بری و زحمت ما می داری

12

در کوی عشق شوکت شاهی نمی خرنند
اقرار بندگی کن و اظهار چاکری

13

ساقی به مژدگانی عیش از درم در آی
تا یک دم از دلم غم دنیا به در بری

14

در شاهراه جاه و بزرگی خطر بسی است
آن به کزین گریوه سبک بار بگذری

15

یک حرف صوفیانه بگویم اجازت است
ای نور دیده صلح به از جنگ و دآوری

16

چو گل گر خُرده ای داری خدا را صرف عشرت
کن

که قارون را غلط ها داد سودای زراندوزی

17

سخن در پرده میگویم چو گل از غنچه بیرون آی
که بیش از پنج روزی نیست حکم میر نوروزی

18

من نگویم که کنون با که بشین و چه بنوش
که تو خود دانی اگر زیرک و عاقل باشی

19

اهل کام و ناز را در کوی رندی راه نیست
رهروی باید جهان سوزی نه خامی بی غمی

20

آدمی در عالم خاکی نمی آید به دست
عالمی دیگر ببايد ساخت وَز نو آدمی

21

حدیث چون و چرا در دسر دهد ای دل
پیاله گیر و بیاساز عمر خویش و دمی

22

هواخواه توام جانا و می دانم که می دانی
که هم نادیده می بینی و هم ننوشته می خوانی

23

بیا که رونق این کارخانه کم نشود
به زهد همچو تویی یا به فسق همچو منی

24

تکیه بر جای بزرگان نتوان زد به گزاف
مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی

25

سفله طبع است جهان بر کرمش تکیه مکن
ای جهان دیده ثبات قدم از سفله مجوی

26

در مکتب حقایق پیش ادیب عشق
هان ای پسر بکوش که روزی پدر شوی

27

دست از مس وجود چو مردان ره بشوی

تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی

28

این حدیثم چه خوش آمد که سحرگه می گفت
بر در میکرده ای با دف و نی ترسایی
گر مسلمانی از این است که حافظ دارد
آه اگر از پس امروز بود فردایی

29

سلامی چو بوی خوش آشنایی
بدان مردم دیده ی روشنایی

30

ای پادشه خوبان داد از غم تنهایی
دل ، بی تو به جان آمد وقت است که بازایی

31

در دایره ی قسمت ما نقطه ی تسلیمیم
لطف آنچه تو اندیشی حکم آنچه تو فرمایی

پایان

<http://farzandezamiin.blogfa.com>